

فهرست

۷ مقدمه
۹ قرآن، راه‌نما و چاه‌نما
۱۱ سازنده یا خراب‌کننده
۱۴ تنها راه سودمندی عشق‌های شهوانی
۱۶ حصارشکنی
۱۸ بهترین وسیله تهذیب نفس
۲۲ معایب عشق
۲۴ اهمیت دوست‌یابی
۲۶ تعصّب، سدّ راه شناخت
۲۹ کشتن نفس یعنی چه؟
۳۲ عشقی که از زن شروع می‌شود، شکست می‌خورد

عشق یا هوس.....	۳۴
غریزه جنسی محدود است یا نامحدود؟.....	۳۶
تنها راه آرامش غریزه.....	۴۰
چگونه با غریزه برخورد کنیم؟.....	۴۲
مرد، بنده شهوت است و زن، اسیر محبت.....	۴۶
شاهکار خلقت.....	۴۸
پیوندی بالاتر از شهوت.....	۵۰
بزرگترین اعجاز اسلام.....	۵۲
تساوی در فساد.....	۵۴
لطف روح.....	۵۶
مسلمان و همسایه مسیحی.....	۵۸
معنای حقیقی «محبت» از منظر قرآن.....	۶۰
اسلام و منطق محبت.....	۶۲
مسئولیت ما نسبت به نماز خواندن خاندان خود.....	۶۵
نقش «ترس» در تربیت.....	۶۹
آثار تربیتی تبعیض ها.....	۷۲
«حق» گرفتنی است یا دادنی؟.....	۷۴
مدیریت حافظه.....	۷۶
ویژگی کتاب خوب.....	۷۹
پرورش جسم.....	۸۰
جود و عدل از دیدگاه اخلاق فردی.....	۸۲
عدل و جود از نظر اجتماعی.....	۸۴
نمی توانم شما را بپذیرم.....	۸۶



یک «جریان» یا «خط» فکری، همواره ممکن است دچار «آفت» گردد. و هر قدر این خط، ابعاد آن گسترده تر باشد باید نسبت به آفات آن هم «حساسیت» بیشتری نشان داد. علما و اندیشمندان اسلامی علاوه بر معرفی خط اصیل اسلامی، همواره در اندیشه آفت زدایی از آن بوده اند. در میان متفکرین عصر حاضر شاید بتوان گفت «علامه شهید مطهری رحمته الله علیه»^۷ به عنوان یک اسلام شناس بی نظیر، در صدد تحقق این وظیفه انسانی و اسلامی خود بوده است.

این متفکر شهید - که اسلام را همه جانبه، متعادل و به دور از خرافات و کج فهمی در جای جای آثار خود معرفی می نماید - به عنوان یک سرباز غیور و بیدار، از مرزهای فکری اسلام مواظبت نموده و در هر

مسأله‌ای که احساس خطر نموده‌اند بدون در نظر گرفتن ملاحظات و مصلحت‌های ناصواب «توصیه‌ها و هشدارها»ی لازم را بیان کرده‌اند. این مطلب برای کسانی که توفیق مطالعه و درک اندیشه‌های ایشان را داشته‌اند بسیار روشن است.

کتاب پیش رو مجموعه‌ای است از «توصیه‌ها و هشدارها»ی این متفکر شهید، که با موضوعات تربیتی از آثار ایشان استخراج شده است. امید است این نوشته گامی باشد جهت آشنایی خوانندگان محترم با اندیشه‌ها و افکار شهید مطهری علیه السلام. فراموش نکنیم سخن رهبر معظم انقلاب را که فرمودند:

امروز جوانان ما، دانشجویان ما، معلمان ما، کارگران ما، اگر می‌خواهند در زمینه افکار اسلامی عمق پیدا کنند و پاسخ سؤالات خود را پیدا نمایند، باید به کتاب‌های شهید مطهری مراجعه کنند.

و مردم بیش از مقداری که به راه‌نمایی احتیاج دارند به چاه‌نمایی احتیاج دارند و لهذا قرآن بیش از مقداری که به «بشیر» بودن تکیه می‌کند به «نذیر» بودن تکیه می‌کند.

قرآن، راه‌ها و چاه‌ها

قرآن همیشه درباره خود و پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌گوید: بشیر و نذیر، این بشیر و نذیر عبارت آخری از این است که هم «راه» را نشان می‌دهد هم «چاه» را؛ چون اگر فقط بخواهد راه را نشان بدهد و چاه را نشان ندهد ممکن است کسی راه را ببیند ولی چون چاه را نمی‌بیند و غافل از آن است خیال می‌کند که در راه دارد می‌رود، به چاه می‌افتد. اگر فقط چاه را نشان بدهد یک کار منفی است. این چاه است، از آنجا نرو! کجا بروم؟ مثبت و منفی با یکدیگر باید توأم بشود. این راه، از اینجا برو، این چاه از اینجا نرو. این راه برو، آن بیراهه، نرو!

اگر بگویند این راه است؛ ولی خطر را نشان ندهد، کافی نیست. همین‌طور اگر خطر را نشان بدهد ولی نگویند راه این است؛ بگویند این

خطر، از اینجا نرو! انسان می‌گوید از کجا بروم؟ این است که قرآن همیشه می‌گوید که راه‌نما و چاه‌نماست. بنابراین، ما کلمه «راه‌نما» که تعبیر می‌کنیم باید «چاه‌نما» هم بگوییم؛ چون قرآن به دلیل اینکه بشیر و نذیر است هم «راه» را می‌نمایاند و هم «چاه» را.

راه است و چاه و دیدهٔ بینا و آفتاب تا آدمی نگاه کند پیش پای خویش چندین چراغ دارد و بیراهه می‌رود بگذار تا بیفتد و ببیند سزای خویش و مردم بیش از مقداری که به راه‌نمایی احتیاج دارند به چاه‌نمایی احتیاج دارند و لهذا قرآن بیش از مقداری که به «بشیر» بودن تکیه می‌کند به «نذیر» بودن تکیه می‌کند؛ چون راه را انسان به حب فطرت هم می‌رود، در درجهٔ اول چاه را باید نشان داد، خطر را باید اعلام کرد.^۱

عامل شهوت تنها رابطهٔ طبیعی زندگی
زنشویی نیست، رابط اصلی صفا و
صمیمیت و اتحاد دو روح است و به
عبارت دیگر، آنچه زوجین را به یکدیگر
پیوند یگانگی می‌دهد مهر، مودت، صفا و
صمیمیت است، نه شهوت که در حیوانات
هم هست.

ماتنویا قراب کند

علاقه به شخصی یا شیء، وقتی که به اوج شدت برسد به طوری که وجود انسان را مستخر کند و حاکم مطلق وجود او گردد، «عشق» نامیده می‌شود. عشق، اوج علاقه و احساسات است؛ ولی نباید پنداشت که آنچه به این نام خوانده می‌شود یک نوع است؛ دو نوع کاملاً مختلف است. احساسات انسان انواع و مراتب دارد؛ برخی از آن‌ها از مقولهٔ شهوت و ۱۱ مخصوصاً شهوت جنسی است و از وجوه مشترک انسان و سایر حیوانات است، با این تفاوت که در انسان به علت خاصی اوج و غلیان زایدالوصفی می‌گیرد و بدین جهت، نام «عشق» به آن می‌دهند و در حیوان هرگز به این صورت در نمی‌آید؛ ولی به هر حال، از لحاظ حقیقت و ماهیت جز طغیان، فوران و طوفان شهوت، چیزی نیست.

۱. آشنایی با قرآن، ج ۱۰، (چاپ ششم)، ص ۱۶۴ و ۱۶۵.

جوانی که از دیدن رویی زیبا و مویی مجعد به خود می لرزد و از لمس دستی ظریف به خود می پیچد، باید بداند جز جریان مادی حیوانی در کار نیست. این گونه عشق‌ها به سرعت می آید و به سرعت می رود، قابل اعتماد و توصیه نیست. خطرناک است، فضیلت‌کش است.

تنها با کمک عفاف و تقوا و تسلیم نشدن در برابر آن است که آدمی سود می برد یعنی خود این نیرو، انسان را به سوی هیچ فضیلتی سوق نمی دهد؛ اما اگر در وجود آدمی رخنه کرد و در برابر نیروی عفاف و تقوا قرار گرفت و روح، فشار آن را تحمل کرد ولی تسلیم نشد، به روح قوت و کمال می بخشد.

انسان نوعی دیگر، احساسات دارد که از لحاظ حقیقت و ماهیت با شهوت مغایر است؛ بهتر است نام آن را عاطفه یا به تعبیر قرآن «مودت» و «رحمت» بگذاریم.

انسان آن‌گاه که تحت تأثیر شهوات خویش است از «خود» بیرون نرفته است، شخص یا شیء مورد علاقه را برای خودش می خواهد و به شدت می خواهد. اگر درباره معشوق و محبوب می اندیشد بدین صورت است که چگونه از وصال او بهره مند شود و حداکثر تمتع را ببرد. بدیهی است که چنین حالتی نمی تواند مکمل و مربی روح انسان باشد و روح او را تهذیب نماید.

اما انسان گاهی تحت تأثیر عواطف عالی انسانی خویش قرار می گیرد، محبوب و معشوق در نظرش احترام و عظمت پیدا می کند، سعادت او را می خواهد، آماده است خود را فدای خواسته‌های او بکند، این گونه عواطف صفا، صمیمیت، لطف، رقت و از خودگذشتگی به وجود می آورد، بر خلاف نوع اول که از آن خشونت، سببیت و جنایت

برمی خیزد؛ مهر و علاقه مادر به فرزند از این مقوله است، ارادت و محبت به پاکان و مردان خدا و همچنین وطن دوستی‌ها و مسلک دوستی‌ها از این مقوله است.

این نوع از احساسات است که به روح، شکوه، شخصیت و عظمت می دهد بر خلاف نوع اول که زیون‌کننده است و هم این نوع از عشق است که پایدار است و با وصال، تیزتر و تندتر می شود بر خلاف نوع اول که ناپایدار است و وصال، مدفن آن به شمار می آید.

در قرآن کریم رابطه میان زوجین را با کلمه «مودت» و «رحمت» تعبیر می کند^۱ و این نکته بسیار عالی است، اشاره به جنبه انسانی و فوق حیوانی زندگی زناشویی است، اشاره به این است که عامل شهوت تنها رابطه طبیعی زندگی زناشویی نیست، رابط اصلی صفا و صمیمیت و اتحاد دو روح است و به عبارت دیگر، آنچه زوجین را به یکدیگر پیوند یگانگی می دهد مهر، مودت، صفا و صمیمیت است، نه شهوت که در حیوانات هم هست.

مولوی با بیان لطیف خویش، میان شهوت و مودت تفکیک می کند؛ آن را حیوانی و این را انسانی می خواند، می گوید:

خشم و شهوت وصف حیوانی بود

مهر و رقت وصف انسانی بود

این چنین خاصیتی در آدمی است

مهر، حیوان را کم است، آن از کمی است

۱. «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً». سوره روم، آیه ۲۱.

اما این نکته را نباید فراموش کرد که این نوع عشق با همه فوایدی که در شرایط خاص احیاناً به وجود می‌آورد «قابل توصیه» نیست، وادیی است بس خطرناک، از این نظر مانند «مصیبت» است که اگر بر کسی وارد شود و او با نیروی صبر و رضا با آن مقابله کند، مکمل و پاک‌کننده نفس است، خام را پخته و مکدر را مصفی می‌نماید؛ اما مصیبت، قابل توصیه نیست. کسی نمی‌تواند به خاطر استفاده از این عامل تربیتی، مصیبت برای خود خلق کند یا برای دیگری به این بهانه مصیبت ایجاد نماید. چنان که می‌دانیم در تعلیمات اسلامی به آثار و فواید مصایب و بلاها زیاد اشاره شده و نشانه‌ای از لطف خدا معرفی شده است؛ اما به هیچ وجه به کسی اجازه داده نشده است که به این بهانه، مصیبتی برای خود یا برای دیگران به وجود آورد.^۱

عشق‌های شهوانی ممکن است سودمند
واقع گردد و آن، هنگامی است که با «تقوا» و
«عفاف» توأم گردد.

تعداد سودمندی عشق‌های شهوانی

نکته دیگری که باید تذکر داده شود و مورد توجه قرار گیرد این است که گفتیم حتی عشق‌های شهوانی ممکن است سودمند واقع گردد و آن، هنگامی است که با «تقوا» و «عفاف» توأم گردد؛ یعنی در زمینه فراق و دست‌نارسی از یک طرف و پاکی و عفاف از طرف دیگر، سوز و گدازها و فشار و سختی‌هایی که بر روح وارد می‌شود آثار نیک و سودمندی به بار می‌آورد. عرفا در همین زمینه است که می‌گویند «عشق مجازی» تبدیل به «عشق حقیقی» یعنی عشق به ذات احدیت می‌گردد و در همین زمینه است که روایت می‌کنند:

«مَنْ عَشِقَ وَكَتَمَ وَعَفَّ وَمَاتَ مَاتَ شَهِيداً»

آنکه عاشق گردد و کتمان کند و عفاف بورزد و در همان حال بمیرد، شهید مرده است.

خودپرستی به مفهومی که باید از بین برود یک امر وجودی نیست؛ یعنی نه این است که انسان باید علاقه وجودی نسبت به خود را از بین ببرد تا از خودپرستی برهد، معنی ندارد که آدمی بکوشد تا خود را دوست نداشته باشد. علاقه به خود که از آن به «حب ذات» تعبیر می شود به غلط در انسان گذاشته نشده است تا لازم گردد از میان برداشته شود. اصلاح و تکمیل انسان بدین نیست که فرض شود یک سلسله امور زائد در وجودش تعبیه شده است و باید آن زائدها و مضرها معدوم گردند. به عبارت دیگر، اصلاح انسان در کاستی دادن به او نیست، در تکمیل و اضافه کردن به او است. وظیفه ای که خلقت بر عهده انسان قرار داده است در جهت مسیر خلقت است؛ یعنی در تکامل و افزایش است، نه در کاستی و کاهش.

مبارزه با خودپرستی مبارزه با «محدودیت خود» است. این خود، باید توسعه یابد. این حصار که به دور خود کشیده شده است که همه چیز دیگر غیر از آنچه به او به عنوان یک شخص و یک فرد مربوط گردد را بیگانه و ناخود و خارج از خود می بیند باید شکسته شود. شخصیت باید توسعه یابد که همه انسان های دیگر را؛ بلکه همه جهان خلقت را در برگیرد. پس مبارزه با خودپرستی یعنی مبارزه با محدودیت خود. بنابراین، خودپرستی جز محدودیت افکار و تمایلات چیزی نیست.

عشق، علاقه و تمایل، انسان را به خارج از وجودش متوجه می کند. وجودش را توسعه داده و کانون هستی اش را عوض می کند و به همین جهت، عشق و محبت یک «عامل بزرگ» اخلاقی و تربیتی است، مشروط به اینکه خوب هدایت شود و به طور صحیح مورد استفاده واقع گردد.^۱

خودپرستی، محدودیت و حصار است.
عشق به غیر، مطلقاً این حصار را می شکند.

حدیثی

عشق و محبت، قطع نظر از اینکه از چه نوعی باشد - حیوانی جنسی باشد یا حیوانی نسلی یا انسانی - و قطع نظر از اینکه محبوب دارای چه صفات و مزایایی باشد - دلیل و دلاور باشد، هنرمند باشد یا عالم یا دارای اخلاق و آداب و صفات مخصوص باشد - انسان را از خودی و خودپرستی بیرون می برد. خودپرستی، محدودیت و حصار است. عشق به غیر، مطلقاً این حصار را می شکند. تا انسان از خود بیرون نرفته است ضعیف است. ترسو، بخیل، حسود، بدخواه، کم صبر، خودپسند و متکبر، روحش برق و لمعانی ندارد، نشاط و هیجان ندارد، همیشه سرد است و خاموش؛ اما همین که از «خود» پا بیرون نهاد و حصار خودی را شکست، این خصائل و صفات زشت نیز، نابود می گردد.

هر که را جامه ز عشقی چاک شد او ز حرص و عیب کلی پاک شد

تدریجاً مفسد اخلاقی را زایل کرد و غش‌ها را از طلای وجود پاک کرد و شاید بتوان گفت که برای عقل امکان‌پذیر نیست که از عهده برآید. فیلسوفان، اصلاح اخلاق را از فکر و حساب می‌خواهند مثلاً می‌گویند: قناعت باعث عزت و شخصیت انسان است در نظر مردم و طمع و آز موجب ذلت و پستی است یا می‌گویند: علم، موجب قدرت و توانایی است، علم چنین است و علم چنان، «خاتم ملک سلیمان است علم». علم چراغی است فرا راه انسان که راه را از چاه روشن می‌کند یا می‌گویند حسد و بدخواهی بیماری روحی است، از نظر اجتماعی عواقب سوئی را دنبال خواهد داشت و از این قبیل سخنان.

شک نیست که این راه، راه صحیحی است و این وسیله، وسیله خوبی است؛ اما سخن در میزان ارزش این وسیله خوبی است با مقایسه با یک وسیله دیگر. همچنان که اتومبیل مثلاً وسیله خوبی است؛ اما در مقام مقایسه با هواپیما مثلاً باید دید ارزش این وسیله در چه حد است.

اما اهل عرفان و سیر و سلوک به جای پویش راه عقل و استدلال، راه «محبت» و «ارادت» را پیشنهاد می‌کنند. می‌گویند: کاملی را پیدا کن و رشته محبت و ارادت او را به گردن دل بیاویز که از راه عقل و استدلال، هم بی‌خطرتر است و هم سریع‌تر، در مقام مقایسه، این دو وسیله مانند وسایل دستی قدیم و وسایل ماشینی می‌باشند. تأثیر نیروی محبت و ارادت در زایل کردن رذائل اخلاقی از دل از قبیل تأثیر مواد شیمیایی بر روی فلزات است؛ مثل یک کلیشه‌ساز با تیزاب اطراف حروف را از بین می‌برد، نه با ناخن یا سرچاقو یا چیزی از این قبیل؛ اما تأثیر نیروی عقل در اصلاح مفسد اخلاقی مانند کار کسی است که بخواهد ذرات آهن را

تأثیر نیروی عقل در اصلاح مفسد اخلاقی
مانند کار کسی است که بخواهد ذرات آهن
را از خاک با دست جدا کند.

بهرین وسیله تزیین نفس

برای اصلاح اخلاق و تهذیب نفس، طرق مختلفی پیشنهاد شده و مشرب‌های گوناگونی پدید آمده است؛ از جمله مشرب سقراطی است. طبق این مشرب، انسان باید خود را از راه عقل و تدبیر اصلاح کند. آدمی اول باید به فواید ترکیه و مضرات آشفتگی اخلاق، ایمان کامل پیدا کند و سپس، با ابزار دستی عقل یک یک صفات مذموم را پیدا کند، مثل کسی که می‌خواهد موها را تک تک از داخل بینی بچیند یا مثل کشاورزی که از لابلای زراعت با دست خود یک یک علف‌های هرزه را بکند یا مثل کسی که می‌خواهد گندم را با دست خود از ریگ و کلوخ پاک کند، و آن‌گاه آن‌ها را از خرمن هستی‌اش پاک کند.

طبق این روش باید با صبر، حوصله، دقت، حساب و اندیشه،

از خاک با دست جدا کند، چقدر رنج و زحمت دارد؟ اگر یک آهن ربای قوی در دست داشته باشد ممکن است با یک گردش همه آن‌ها را جدا کند. نیروی ارادت و محبت مانند آهن ربا صفات رذیله را جمع می‌کند و دور می‌ریزد. به عقیده اهل عرفان، محبت و ارادت پاکان همچون دستگاه خود کاری، خودبه‌خود رذائل را جمع می‌کند و بیرون می‌ریزد. حالت مجذوبیت اگر بجا بیفتد از بهترین حالات است و این است که تصفیه‌گر و نبوغ‌بخش است.

آری، آنان که این راه را رفته‌اند، اصلاح اخلاق را از نیروی محبت می‌خواهند و به قدرت عشق و ارادت تکیه می‌کنند.

تجربه نشان داده است که آن اندازه که مصاحبت نیکان، و ارادت و محبت آنان در روح مؤثر افتاده است خواندن صدها جلد کتاب اخلاقی مؤثر نبوده است.

مولوی پیام محبت را به ناله نی تعبیر کرده است، می‌گوید:

همچو نی زهری و تریاکی که دید

همچو نی دمساز و مشتاقی که دید؟

هرکه را جامه ز عشقی چاک شد

او ز حرص و عیب کلی پاک شد

شاد باش ای عشق خوش‌سودای ما

ای طیب جمله علت‌های ما^۱

گاهی بزرگانی را می‌بینیم که ارادتمندان آنان حتی در راه رفتن و

لباس پوشیدن و برخوردها و ژست سخن از آنان تقلید می‌کنند، این

۱. مثنوی معنوی.

تقلید اختیاری نیست، خودبه‌خود و طبیعی است. نیروی محبت و ارادت است که در تمام ارکان هستی محبت اثر می‌گذارد و در همه حال او را هم‌رنگ محبوب می‌سازد. این است که هر انسانی باید برای اصلاح خویش دنبال اهل حقیقتی بگردد و به او عشق بورزد تا راستی بتواند خویش را اصلاح کند.

گر در سرت هوای وصال است حافظا

باید که خاک درگه اهل هنر شوی

انسانی که قبلاً هر چه تصمیم می‌گرفت عبادت یا عمل خیری انجام

دهد باز، سستی در ارکان همتش راه می‌یافت، وقتی که محبت و ارادت

آمد، دیگر آن سستی و رخوت می‌رود و عزمش راسخ و همتش نیرومند می‌گردد.

مهر خوبان دل و دین از همه بی‌پروا برد

رخ شطرنج نبرد آنچه رخ زیبا برد

تو مپندار که مجنون سر خود مجنون شد

از سمک تا به سماکش کشش لیلی برد

من به سرچشمه خورشید نه خود بردم راه

۲۱ ذره‌ای بودم و عشق تو مرا بالا برد

خم ابروی تو بود و کف مینوی تو بود

که در این بزم بگردید و دل شیدا برد

تاریخ، بزرگانی را سراغ دارد که عشق و ارادت به کمترین - لاقلاً در

پندار ارادتمندان - انقلابی در روح و روانشان به وجود آورده است.

را زیبا می‌کند، بلکه سیاهی را سفیدی و ظلمت را نور جلوه می‌دهد و به قول وحشی:

اگر در کاسه چشم نشینی به جز از خوبی لیلی نبینی
و ظاهراً به این علت است که عشق، مثل علم نیست که صد درصد
تابع معلوم باشد. عشق جنبه داخلی و نفسانی اش بیش از جنبه خارجی و
عینی می‌باشد؛ یعنی میزان عشق تابع میزان حسن نیست، بلکه بیشتر،
تابع میزان استعداد و مایه عاشق است.^۱

از برای عشق، معایبی نیز هست؛ از جمله
معایب آن، اینکه عاشق در اثر استغراق در
حسن معشوق از «عیب» او غفلت می‌کند.

معایب عشق

از برای عشق، معایبی نیز هست؛ از جمله معایب آن، اینکه عاشق در اثر
استغراق در حسن معشوق از «عیب» او غفلت می‌کند که:

«حُبُّ الشَّيْءِ يُعْمِي وَيُصِمُّ»؛ دوستی هر چیز، کور و کر می‌کند.

«وَمَنْ عَشِقَ شَيْئاً أَعشى بَصَرَهُ وَأَمْرَضَ قَلْبَهُ»؛ هر کس که چیزی را

دوست دارد چشمش را معیوب و دلش را مریض می‌کند.^۱

خاصیت عشق توحد است و در اثر همین توحد و تمرکز است که

عیب پیدا می‌شود و از توجه به امور دیگر می‌کاهد.

بالا تر از آن، نه تنها عشق عیب را می‌پوشاند، بلکه عیب را حسن

جلوه می‌دهد؛ زیرا یکی از آثار عشق این است که هر جا پرتو افکند آنجا

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۰۷.

۱. همان، ص ۶۷-۷۴.

مشابهت و مشاکلت می راند و قدرت آن سبب می شود که «محب» به شکل «محبوب» درآید. محبت مانند سیم برقی است که از وجود محبوب به محب وصل گردد و صفات محبوب را به وی منتقل سازد و اینجاست که انتخاب محبوب، اهمیت اساسی دارد. لهذا اسلام در موضوع دوست یابی و اتخاذ صدیق، بسیار اهتمام ورزیده و در این زمینه، آیات و روایاتی بسیار، وارد شده است؛ زیرا دوستی هم‌رنگ ساز است و زیباساز و غفلت آور، آنجا که پرتو افکند، عیب را هنر می بیند و خار را گل و یاسمن.

در قسمتی از آیات و روایات از همنشینی و دوستی مردم ناپاک و آلوده سخت بر حذر داشته است و در قسمتی از آن‌ها به دوستی پاک دلان دعوت کرده است.

ابن عباس می گفت: در محضر پیغمبر ﷺ بودیم، پرسیدند: بهترین همنشینان کیست؟ حضرت فرمود:

«مَنْ ذَكَرَكَ بِاللَّهِ رُؤْيَتْهُ، وَزَادَكَ فِي عِلْمِكَ مَنْطِقُهُ، وَذَكَرَكَ بِالْآخِرَةِ عَمَلُهُ»^۱

آن کس که دیدنش شما را به یاد خدا بیندازد و گفتارش بر دانستن بیفزاید و رفتارش شما را به یاد آخرت و قیامت بیندازد.

۲۵

بشر به اکسیر محبت نیکان و پاکان سخت نیازمند است که محبت بورزد و محبت پاکان او را با آن‌ها هم‌رنگ و هم‌شکل قرار دهد.^۲

بشر به اکسیر محبت نیکان و پاکان سخت
نیازمند است که محبت بورزد و محبت
پاکان او را با آن‌ها هم‌رنگ و هم‌شکل قرار
دهد.

آیت دوست یابی

آیا عشق و علاقه به اولیاء و دوستی نیکان، خود هدف است یا وسیله ای است برای تهذیب نفس، اصلاح اخلاق و کسب فضائل و سجایای انسانی؟

در عشق‌های حیوانی، تمام عنایت و اهتمام عشاق، به صورت معشوق، تناسب اعضاء، رنگ و زیبایی پوست اوست و آن غرایز است که انسان را می کشد و مجذوب می سازد؛ اما پس از اشباع غرایز، دیگر آن آتش‌ها فروغ ندارد و به سردی می گراید و خاموش می گردد؛ اما عشق انسانی حیات است و زندگی، اطاعت آور است و پیرو ساز، و این عشق است که عاشق را مُشاکل با معشوق قرار می دهد و وی می کوشد تا جلوه‌ای از معشوق باشد و کپی‌ای از روش‌های او. محبت به سوی

۲۴

۱. بحار الانوار، ج ۱۵، کتاب العشرة، ص ۵۱. ۲. همان، ص ۶۹ و ۷۰.

محبوب زشت خودش را زیبا می‌بیند؛ چنان‌که در داستان معروف،
مجنون عامری می‌گوید:

اگر در کاسه چشمم نشینی به‌جز از خوبی لیلی نبینی

هر دو مانع هستند. عشق، معشوق را زیبا می‌کند؛ یعنی به چشم
عاشق، زیبا جلوه می‌دهد. به طوری که او حتی زشت را زیبا می‌بیند، کینه
و نفرت هم همین‌طور است، زیبا را نازیبا جلوه می‌دهد و این از مسائلی
است که قرآن کریم زیاد روی آن تکیه کرده است.

جزء اصول معارف قرآن راجع به شناخت، مسئله کوشش کردن
برای بی‌طرف ماندن، و خوب قضاوت کردن است: ﴿أَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ
عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَنًا﴾^۱ در مورد کسی است که عمل بدش در نظر خودش
خوب جلوه می‌کند. در آیه دیگری می‌فرماید: ﴿قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ
بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا * الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ
يُحْسِنُونَ صُنْعًا﴾^۲ بگو آیا من به شما خبر دهم که بدترین و زیانکارترین
مردم چه کسانی هستند؟ آن‌هایی که تمام مساعی شان در زندگی دنیا است
و فکر می‌کنند کار خوب می‌کنند در حالی که تمام تلاش‌هاشان بیهوده و
بی‌نتیجه است. ﴿يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا﴾ خودشان خیال می‌کنند که
دارند خوب عمل می‌کنند در صورتی که در واقع بد عمل می‌کنند. در این
زمینه قرآن مجید آیه‌های زیادی دارد.

بعضی خیال می‌کنند تعصّب دینی است که بد است، نمی‌دانند که
تعصّب لادینی از تعصّب دینی بدتر است. ما متعصّب‌هایی در لامذهبی
داریم که هیچ متعصّب مذهبی به پای این‌ها نمی‌رسد. من واقعاً حیرت

۱. سوره فاطر، آیه ۸ «أَيَا آن كَسَّ كَرْدَار زَشْتَش بَه چَشْم زِيْبَا جَلُوِه گَر شْدَه تَا هَر بَد كَرْدَه دَر نَظَرش
نِيكُو آمَدَه».

۲. سوره كهف، آيه ۱۰۳ و ۱۰۴.

آدمی به هر چیزی که عشق بورزد نسبت به
آن تعصّب پیدا می‌کند؛ اگر عشق و تعصّب
پیدا شد انسان نمی‌تواند شیء را آنچنان‌که
هست ببیند.

تعصّب، مدارا، شناخت

دستگاه اندیشه انسان طوری آفریده شده است که اگر روح انسان از نظر
عاطفی رنگ به خصوصی داشته باشد نمی‌تواند حقایق را آنچنان‌که
هست ببیند، بلکه مطابق آن رنگ می‌بیند. چه زیبا می‌فرماید علی عليه السلام: «مَنْ
عَشِقَ شَيْئًا أَعَشَى بَصَرَهُ وَآمَرَضَ قَلْبَهُ».

یکی از آن چیزهایی که به روح انسان رنگ می‌دهد و وقتی رنگ
داد، انسان درست نمی‌تواند ببیند «عشق و علاقه» است. آدمی به هر
چیزی که عشق بورزد نسبت به آن تعصّب پیدا می‌کند؛ اگر عشق و
تعصّب پیدا شد انسان نمی‌تواند شیء را آنچنان‌که هست ببیند.

نقطه مقابل، بغض، دشمنی، کینه و نفرت است. اگر انسان نسبت به
چیزی کینه و نفرت داشته باشد همان کینه و نفرت، رنگی برای روح
انسان می‌شود و انسان نمی‌تواند شیء را آنچنان‌که هست ببیند. عاشق،

می‌کنم وقتی که می‌شنوم بعضی از جوانان مسیر انحرافی را پیموده‌اند و زمانی که به آن‌ها پیغام می‌دهم که آقایان بیایید با یکدیگر بنشینیم صحبت کنیم؛ شاید شما چیزی فهمیده‌اید که ما نمی‌دانیم، بیایید ما را راهنمایی کنید، مسائل را با یکدیگر در میان بگذاریم تا ببینیم قضیه چیست، نمی‌آیند، هر کاری می‌کنیم نمی‌آیند، می‌گویند ما تازه راهمان را انتخاب کرده‌ایم و نمی‌آییم. آقا! تو الان در لامذهبی تعصب داری. تعصبی که منفور است تنها تعصب مذهبی نیست، گاهی تعصب لامذهبی از تعصب مذهبی بدتر است. ما اکنون دچار گروه‌هایی هستیم که در لامذهبی شدیداً متعصب‌اند. ما آماده هستیم؛ مسائل خودتان را از تریبون آزاد طرح کنید؛ منطقی است، نه جنگ و دعوایی است و نه کتک و فحشی؛ پس چرا فرار می‌کنند؟!^۱

کشتن نفس اماره معنی خاموش کردن و فرونشاندن فتنه و طغیان را در زمینه قوا و استعدادهای نفسانی می‌دهد.

کشتن نفس اماره

ما می‌گوییم خداوند نه عضوی از اعضای جسمانی را بیهوده آفریده است و نه استعدادی از استعدادهای روحی را، و همان طوری که همه اعضای بدن را باید حفظ کرد و به آن‌ها غذای لازم باید رساند، استعدادهای روحی را نیز باید ضبط کرد و به آن‌ها غذای کافی داد تا سبب رشد آن‌ها شود....

کوته‌نظران همین قدر که دیده‌اند اسلام نفس را به عنوان «فرمانده شرارت» یاد کرده است، کافی دانسته‌اند که اخلاق و تربیت اسلامی را متهم کنند به اینکه به چشم بدبینی به استعدادهای فطری و منابع طبیعی وجود آدمی می‌نگرد و طبیعت نفسانی را شریر بالذات و پروراندن آن را خطا می‌شمارد.

۱. مجموعه آثار، ج ۱۳، ص ۴۲۱.

ولی این تصور خطاست. اسلام اگر در یک جا نفس را با صفت «اَمَارَةٌ بِالسُّوءِ» یاد کرده است، در جای دیگر با صفت «النَّفْسُ اللُّؤَامَةُ» یعنی ملامت‌کننده خود نسبت به ارتکاب شرارت، و در جای دیگر با صفت «النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ» یعنی آرام‌گیرنده و به حد کمال رسیده یاد می‌کند.

از مجموع این‌ها فهمیده می‌شود که از نظر قرآن کریم طبیعت نفسانی انسان مراحل مختلفی می‌تواند داشته باشد؛ در یک مرحله به شرارت فرمان می‌دهد، در مرحله دیگر از شرّی که مرتکب شده است ناراحت می‌شود و خود را ملامت می‌کند، در مقام و مرحله دیگر آرام می‌گیرد و گرد شر و بدی نمی‌گردد.

پس اسلام در فلسفه نظری خود، طبیعت نفسانی انسان را شریب بالذات نمی‌داند و قهراً در فلسفه عملی خود نیز مانند سیستم‌های فلسفی و تربیت‌های هندوی یا کلبی یا مانوی یا مسیحی از روش نابود کردن قوای نفسانی و یا لااقل حبس با اعمال شاقّه آن‌ها، پیروی نمی‌کند، همچنان که دستورهای عملی اسلام نیز شاهد این مدعاست....

اگر از نظر اخلاقی-اسلامی، استعدادهای طبیعی نباید نابود شود، پس تعبیر به «نفس کشتن»، یا «میراندن نفس» که احیاناً در تعبیرات دینی و بیشتر در تعبیرات معلّمین اخلاق اسلامی و بالاخص در تعبیرات عارف مشربان اسلامی آمده است، چه معنی و چه مفهومی دارد؟ اسلام نمی‌گوید طبیعت نفسانی و استعداد فطری طبیعی را باید نابود ساخت؛ اسلام می‌گوید: «نفس اماره» را باید نابود کرد. نفس اماره، نماینده اختلال، به‌هم‌خوردگی، نوعی طغیان و سرکشی است که در ضمیر انسان به علل خاصی رخ می‌دهد، کشتن نفس اماره معنی خاموش کردن و فرونشاندن فتنه و طغیان را در زمینه قوا و استعدادهای نفسانی می‌دهد.

فرق است میان خاموش کردن فتنه و میان نابود کردن قوایی که سبب فتنه می‌گردند. خاموش کردن فتنه، چه در فتنه‌های اجتماعی و چه در فتنه‌های روانی، مستلزم نابود کردن افراد قوایی که سبب آشوب و فتنه شده‌اند نیست؛ بلکه مستلزم این است که عواملی که آن افراد و قوا را وادار به فتنه کرده است از بین برده شود. این نوع میراندن گاهی به اشباع و ارضاء [ی] نفس حاصل می‌شود و گاهی به مخالفت با آن.

این نکته باید اضافه شود که در تعبیرات دینی، ما هرگز کلمه‌ای که به معنی «نفس کشتن» باشد پیدا نمی‌کنیم، تعبیراتی که هست - که البته از دو سه مورد تجاوز نمی‌کند - به صورت «میراندن نفس» است.^۱ یکی دو جا تعبیر «أَمَاتَ نَفْسَهُ» داریم که یکی در *نهج البلاغه* است و تعبیر «موتوا قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا» را هم داریم. معمولاً در تعبیرات اسلامی صحبت از «تهذیب» و «اصلاح نفس» است.

در تعبیرات شعرا مسئله «نفس کشی» و «نفس کشتن» زیاد آمده است. حال ما با این تعبیر، چندان مخالفتی نداریم؛ ولی درباره مسئله نفس کشی و به عبارت دیگر، خود را درهم شکستن، خود را کوبیدن، یعنی خودبین نبودن، خودپسند و خودخواه نبودن، در عرفان ماطوری سخن گفته شده است که غالباً یک نکته بسیار، بسیار اساسی که در اسلام از آن به «کرامت نفس» تعبیر می‌کنیم، مورد غفلت واقع شده است.^۲

۱. اخلاق جنسی در اسلام و جهان غرب، (چاپ بیست و یکم، ص ۴۳.

۲. انسان کامل، (چاپ سی و هشتم)، ص ۱۶۳.

جامعه اگر بخواهد پیوندهای زناشویی استحکام پیدا کند چاره‌ای ندارد از اینکه از همان راهی برود که قرآن رفته است.

عشق که از زن شروع می‌شود شکست می‌خورد

قرآن کریم تصریح می‌کند که «مهر»، نحله و عطیه است.^۱ قرآن این عطیه و پیشکشی را لازم می‌داند. قرآن رموز فطرت بشر را با کمال دقت رعایت کرده است و برای اینکه هر یک از زن و مرد، نقش مخصوصی که در طبیعت از لحاظ علایق دوستانه به عهده آن‌ها گذاشته شده فراموش نکند، لزوم مهر را تأکید کرده است.

نقش زن این است که پاسخگوی محبت مرد باشد، محبت زن خوب است به صورت عکس‌العمل محبت مرد باشد، نه به صورت ابتدایی، عشق ابتدائی زن یعنی عشقی که از ناحیه زن شروع بشود و زن بدون آنکه مرد، قبلاً او را خواسته باشد عاشق مردی بشود همواره، مواجه با شکست

۱. سوره نساء، آیه ۴: ﴿وَآتُوا النِّسَاءَ صَدَقَاتِهِنَّ بِخَلَّةٍ﴾؛ و مهر زنان را به عنوان هدیه‌ای از روی طیب خاطر، به ایشان بدهید.

عشق و شکست «شخصیت» خود زن است؛ بر خلاف عشقی که به صورت پاسخ به عشق دیگری در زن پیدا می‌شود این چنین عشق، نه خودش شکست می‌خورد و نه به شخصیت زن لطمه و شکست وارد می‌آورد.

آیا راست است که زن وفا ندارد؟ پیمان محبت زن سست است؟ به عشق زن نباید اعتماد کرد؟ این، هم راست است و هم، دروغ. راست است، اگر عشق از زن شروع شود، اگر زنی ابتدا عاشق مردی بشود و به او دل ببندد آتشش زود سرد می‌شود، به چنین عشقی نباید اعتماد کرد، اما دروغ است در صورتی که عشق آتشین زن به صورت عکس‌العملی از عشق صادقانه مردی و به عنوان پاسخگویی به عشق راستین پیدا شده باشد. این چنین عشقی عملاً مستبعد است که فسخ بشود؛ مگر آنکه عشق مرد به سردی بگراید و البته در این صورت عشق زن تمام می‌شود، عشق «فطری» زن همین نوع از عشق است.

شهرت زن به بی‌وفایی در عشق‌های نوع اول است و ستایش‌هایی که از وفاداری زن شده، مربوط به عشق‌های نوع دوم است. جامعه اگر بخواهد پیوندهای زناشویی استحکام پیدا کند چاره‌ای ندارد از اینکه از همان راهی برود که قرآن رفته است؛ یعنی قوانین فطرت را رعایت کند و از آن جمله، نقش خاص هر یک از زن و مرد را در مسئله عشق در نظر بگیرد. قانون «مهر»، هماهنگی با طبیعت است از این رو که نشانه و زمینه آن است که عشق از ناحیه مرد آغاز شده و زن پاسخگوی عشق اوست و مرد به احترام او هدیه‌ای نثار او می‌کند. از این رو نباید قانون مهر، که یک ماده از یک اساس نامه کلی است و به دست طراح طبیعت تدوین شده، به نام تساوی حقوق زن و مرد ملغی گردد.^۱

۱. مجموعه آثار، (نظام حقوق زن)، ج ۱۹، ص ۲۰۷ و ۲۰۸.

حرارت جسمی از نوع اول است؛ ولی از نظر تمایل روحی دو جنس به یکدیگر، چنین نیست. برای روشن شدن، مقایسه‌ای به عمل می‌آوریم:

هر جامعه‌ای از لحاظ خوراک یک مقدار معین تقاضا دارد؛ یعنی اگر کشوری مثلاً بیست میلیون جمعیت داشته باشد مصرف خوراکی آن‌ها معین است که کمتر از آن نباید باشد و زیادتر هم اگر باشد نمی‌توانند مصرف کنند، فرضاً اگر گندم زیاد داشته باشند به دریا می‌ریزند. درباره این جامعه اگر بپرسیم مصرف خوراک آن، در سال چقدر است؟ جواب، مقدار مشخصی خواهد بود؛ ولی اگر درباره یک جامعه بپرسیم که از نظر علاقه افراد به پول چقدر احتیاج به ثروت هست؛ یعنی چقدر پول لازم دارد تا حس پول پرستی همه افراد آن را اشباع کند به طوری که اگر باز هم بخواهیم به آن‌ها پول بدهیم بگویند: دیگر سیر شده‌ایم، میل نداریم و نمی‌توانیم بگیریم؟ جواب این است که این خواست، حدی نخواهد داشت.

«علم دوستی» هم همین حالت را دارد. در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است: «مَنْهُومان لا يَشْبَعان طالِبُ علم و طالِبُ مالٍ»؛ یعنی دو گرسنه هرگز سیر نمی‌شوند: یکی جوینده علم و دیگر طالب ثروت، هر چه بیشتر به آن‌ها داده شود اشتهايشان تیزتر می‌گردد.

جاه طلبی بشر هم از همین قبل است. ظرفیت بشر از نظر جاه طلبی پایان‌ناپذیر است. هر فردی، هر مقام اجتماعی و هر پست عالی را که به دست آورد باز هم، طالب مقام بالاتر است و اساساً هر جا که پای حس تملک به میان بیاید از پایان‌پذیری خبری نیست.

«عشق»، عمیق و متمرکز کننده نیروها و یگانه پرست است و اما «هوس»، سطحی و پخش کننده نیرو و متمایل به تنوع و هرزه صفت است.

عشق یا هوس

میان آنچه عشق نامیده می‌شود و به قول ابن سینا «عشق عقیف» و آنچه به صورت هوس، حرص، آز و حس تملک درمی‌آید - با اینکه هر دو روحی و پایان‌ناپذیر است - تفاوت بسیار است. «عشق»، عمیق و متمرکز کننده نیروها و یگانه پرست است و اما «هوس»، سطحی و پخش کننده نیرو و متمایل به تنوع و هرزه صفت است.

حاجت‌های طبیعی بر دو قسم است: یک نوع حاجت‌های محدود و سطحی است مثل خوردن، خوابیدن. در این نوع از حاجت‌ها همین که ظرفیت غریزه اشباع و حاجت جسمانی مرتفع گردد، رغبت انسان هم از بین می‌رود و حتی ممکن است به تنفر و انزجار مبدل گردد؛ ولی یک نوع دیگر از نیازهای طبیعی، عمیق و دریا صفت و هیجان‌پذیر است مانند پول پرستی و جاه طلبی، غریزه جنسی دارای دو جنبه است: از نظر